

غایت‌انگاری از دیدگاه قرآن کریم



دکترسید محمد صالح هاشمی گلپایگانی^۱

چکیده:

مراد از غایت، هدفمندی و حرکت هر موجودی، اعم از بی‌شعور یا ذی‌شعور، به سوی جهتی مشخص است. نظام خلقت یک نظام غایی است و در آن موجودی، سرگردان و بدون غایت و هدفی خاص وجود ندارد بلکه هر موجودی در جهتی، به نقطه‌ای مشخص (غایت) می‌رسد. براساس قرآن جهان براساس حق آفریده شده است، حق یعنی واقعی، پس جهان خلقت تماماً بر اساس غایت واقعی خلق شده است. نظام غایی از یک سلسله غایات طولی تشکیل شده است که انسان سرسلسله آنهاست. در بین انسان‌ها نیز انسان‌های برتر، غایت و غرض اصلی از خلقت آسمان‌ها و زمینند. برترین آن‌ها هم از آنجا که ممکن الوجود است، غایت و غرضی دارد و آن ایصال به مطلق وجود و واجب الوجود است. غایات خلقت و انسان دوگونه است غایت اصلی که غایت کمالی است و غایت تبعی و ضروری. غایت اصلی همه

۱- دکترای فلسفه و کلام اسلامی و عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع)
نشانی الکترونیکی: hashemi.saleh@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۶/۱۷
* تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۷/۳۰

انسان‌ها رحمت الهی است ولی غایت تبعی و ضروری اهل خسران و شقاوت، جهنم است. در این تحقیق، ابتدا اصل بحث غایت و جوانب آن تبیین می‌شود، سپس ربط و نسبت آن با بحث غایات اخلاقی مشخص می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، غایت، غایت‌انگاری، حق، باطل



مقدمه

در میان تمام مجهولات که انسان آرزوی دست یافتن به آنها را دارد یک سلسله از مسائل است که از لحاظ رتبه، در درجه اول اهمیت قرار دارد. آنها مسائل مربوط به نظام کلی عالم و جریان عمومی امور جهان هستی و راز و رمز زندگی است.

انسان خواه از عهده جوابگویی برآید یا برنیاید نمی‌تواند از کاوش و فعالیت فکری درباره آغاز و سرانجام جهان، علت زندگی و غایت زیستن، هدف هستی و فلسفه حیات و هر آنچه از این قبیل است، خودداری کند. پاسخ‌هایی مناسب به این پرسش‌ها، فلسفه جاودانی تفکر بشریت را می‌سازد زیرا پرسش‌ها و پاسخ‌های انسانی در باب مبدأ و غایت، امور پایان‌ناپذیر است و تا انسان هست این پرسش و پاسخ‌ها نیز ادامه دارد و از آن زمان که بشر به اندیشه پرداخت با همین سؤال‌ها مواجه بود که چرا انسان زندگی می‌کند و نهایت امر او به کجا منتهی می‌شود. بحث از غایت (Principe de finalite) که یکی از اقسام علت خارجی است از مهم‌ترین مباحث فلسفی است که ندانستن و نپذیرفتن آن در طرز جهان بینی، تغییر کلی می‌دهد. در میان مباحث فلسفی، هیچ بحثی به اندازه علت غایی در جهان بینی بشر، تاثیرگذار نیست. ارسطو می‌گوید: «علت غایی مقصدی است که به خاطر آن هر چیزی و هر فعلی به وجود آمده است» (رک: ارسطو، 1980، A.I).

بوعلی شیخ الرئیس، غایت را «افضل اجزاء الحکمه» (رک: ابن سینا، نمط هشتم، قسمت علت غایی) یعنی بهترین و عالی‌ترین قسمت‌های حکمت می‌نامد. بحث غایت‌انگاری به دلیل وجود اهمیت در کل نظام خلقت و خصوصا در حوزه اخلاق مهم و تعیین کننده مباحث است. مدی کل شیء و قصار (فراهیدی، ۴/۴۵۷)

مفهوم شناسی

غایت در لغت به معنای انتهای حرکت است. در تعریف آن گفته شده است در اصطلاح دو تعریف از غایت ارائه شده است، یکی تعریفی خاص که مالاجله الفعل می‌باشد که این تعریف مختص موجودات ذی شعور و دارای وجود ذهنی است ولی غایت دارای معنای عامی است که هم ما الیه الحركة را شامل می‌شود و هم مالاجله الفعل. غایت یعنی نهایت و جهتی مشخص. بنا بر تعریف عام، مراد از غایت این است که هر موجودی به سوی جهتی مشخص در حرکت است، حال شعور داشته باشد یا بی شعور

باشد. بنابراین تعریف، در نظام خلقت، هیچ موجودی، سرگردان و بدون غایت و هدفی خاص وجود ندارد، بلکه هر موجودی در جهتی، به نقطه‌ای مشخص می‌رسد که آن نقطه مشخص را غایت می‌گوییم. برای موجودات بی‌شعور، رسیدن به آن نقطه غایت است و نسبت به موجودات باشعور، از رسیدن به آن نقطه، ممکن است فاعل امر دیگری را در نظر گرفته باشد و یا ممکن است دو غایت یا چند غایت در طول همدیگر باشد. پس غایت را نباید صرفاً مالاجله الفعل معنی کرد تا مجبور باشیم شعور را در آن داخل کنیم و نتیجه بگیریم، جهان به دلیل فقدان شعور حرکتی بی‌غایت را داراست. بنا بر تعریف مختار فلاسفه و الهیون برای غایت هر موجودی، ما الیه الحركة منظور می‌باشد که باید بدانجا برسد حال خود موجود ممکن است درک آن نقطه را بنماید و یا درک نهایت حرکت را نکند ولی درک و شعور موجود متحرک، تأثیری در وجود و یا عدم وجود غایت متحرک، ندارد. در مورد انسان و موجود ذی‌شعور، اتفاق نظر دانشمندان بر اصل غایت است. با توجه و دقت در غایت موجودات ذی‌شعور خصوصاً انسان در می‌یابیم آنچه در غایت دخیل است و آنچه روح غایت را تشکیل می‌دهد این است که موجود متحول متکامل در یک جهت معین که همان جهت سیر وجودی خویش است، سیر کند و فعالیت‌هایش همه مقدمه رسیدن به آن کمال واقع شود یعنی این که اگر انسانی در حرکت خویش که فرضاً ابتدا با هدف و غایت مشخصی شروع کرده است در بین راه توجه و شعور را از غایت بردارد ولی به حرکت خود ادامه دهد، هیچ‌گاه این عدم توجه و شعور به غایت، مقوم غایت‌دار بودن حرکت او نمی‌شود لذا نمی‌توان در تعریف، شرط غایت‌دار بودن موجودات را شعور دانست چه بسا با چند واسطه برای موجودات بی‌شعوری که حرکت می‌نمایند، فاعل باشعوری را در نظر گرفت که نمی‌توان گفت خود اشیاء متحرک بی‌غایت هستند مثلاً در کارخانه‌ای که ده‌ها وسیله به صورت خودکار حرکت می‌کنند تا سرانجام محصولی را تولید نمایند هر چند در نهایت فاعل با شعوری راه‌اندازی کارخانه را نموده است اما هر یک از دستگاه‌ها و اشیاء متحرک خود نیز فعل به خصوصی با غایتی خاص را انجام می‌دهند که اگر بپرسند هدف از حرکت این شیء چیست گفته می‌شود برای هدف و غایت خاص حرکت می‌نماید هر چند شعور ندارد.

منکران غایت:

با توجه به تعریف غایت مبنی بر «ما الیه الحركة» منکران غایت گروه‌های زیر می‌باشند:



۱. افرادی که برای جهان حرکت قائل نیستند مانند زنون (فروغی، ۱۴/۱) شاگرد برمایندس و یا الیائیان که حرکت را به عنوان امر واحد ممتد انکار کرده و آن را مجموعه‌ای از شکوفایی پی در پی انگاشته‌اند (مصباح یزدی، ۲/ ۲۷۱) اینان چون منکر حرکتند در نتیجه منکر غایتند. زیرا وقتی حرکتی نباشد مالیه الحركة نیز معنی ندارد.

۲. منکران جهان عینی و واقعی نمی‌توانند قائل به غایت باشند چون باید شی و موجودی وجود داشته باشد تا حرکت نماید. شرط اول هدفداری واقعی، اعتقاد به واقعیت‌های خارجی است. تفکراتی که خارج از ذهن را منکرند، نمی‌توانند قائل به قانون علیت در خارج از ذهن باشند لذا معلولیت یک امر پنداری است و نمی‌تواند هدفی واقعی داشته باشد.

۳. اگر انکار شناخت واقعی نیز صورت نگیرد ولی قائل به نظریه لا ادری‌گری بود در این صورت نیز نمی‌توان تصور هدفداری برای حقایق خارجی نمود زیرا وقتی حقیقت معلوم نیست و نمی‌دانیم آیا حقیقت در خارج هست یا نه در این تفکر نمی‌توان برای فرض حقیقت غیر قابل شناخت، هدفی معلوم و واقعی را مشخص نماییم.

به غیر از این دسته از اندیشمندان، دیگران وجود حرکت و جهان بینی قابل شناخت را قطعی می‌دانند لذا قائل به غایت می‌باشند ولی غایات آن‌ها به تناسب وضعیتی که از جهان ترسیم نموده‌اند متفاوت می‌باشد.

با توجه به تعریف که پایان هر امری را غایت آن دانستیم حال این سؤال مطرح است که از آنجا که هر حرکت و امری غایتی دارد چگونگی و چیستی غایات، چگونه مشخص می‌شود و در مکتب توحیدی اندیشه غایت مداری چه جایگاهی دارد؟

رابطه غایت و حق از دیدگاه قرآن کریم:

هنگامی که در پاسخ به سؤال چیستی و چگونگی غایت در تعالیم دینی بر می‌آئیم با مسأله بسیار مهمی مواجه می‌شویم که مورد تأکید قرآن کریم - به عنوان معتبرترین سند تعالیم توحیدی - مواجه می‌شویم و آن مسأله حق است.

قرآن کریم تأکید دارد که نظام خلقت و جهان بر اساس حق ایجاد شده است و هیچ چیزی خلق نشده است الا به حق.

خلقت آسمان‌ها و زمین را حق بر می‌شمرد:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا

يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ» (زمر، ۵) آسمان‌ها و زمین و هر چه مابین آنهاست خلق نشده‌اند مگر به حق: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ» (احقاف، ۳) ارسال رسل و دین حق است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه، ۳۳) انزال ملائکه: «فَضَلَا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حجر، ۸) و انزال روح حق است: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل، ۱۰۲) قیامت و معاد حق است: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقِّ إِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (انبیا، ۹۷) انزال کتاب حق است: «ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» (بقره، ۱۷۶) و نهایتا خود خداوند متعالی، بزرگ‌ترین حق است: «ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (حج، ۶) و هرچه غیر اوست باطل است: «ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (حج، ۶۲)

در نگاه قرآنی، عالم بر اساس حق خلق شده و واقعیات خارجی همه بر حق‌اند و تأکید و توجه قرآن کریم بر این است که انسان باید حق بودن خلقت را نیز ببیند و بفهمد. قرآن کریم در مورد حقانیت خلقت با سؤال تأکیدی بر اساس دیدن که علم یقینی است، می‌فرماید آیا ندیدی که خلقت آسمان‌ها و زمین بر حق است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَاشَأُ يَذْهَبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (ابراهیم، ۱۹) یعنی باید حق بودن تمام کائنات و آسمان‌ها و زمین را دید و فهمید که این نشانه‌ای است برای حق بودن ذات باریتعالی. قرآن کریم از این حقانیت خلقت جهان و حق بودن همه موجودات عالم که همگی از حق مطلق یعنی خود خداوند متعال سرچشمه می‌گیرد نتیجه می‌گیرد که حق فقط نزد پروردگار است و حق آن چیزی است که از او صادر می‌شود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (بقره، ۱۴۷) پس حکم و قضاوت حق، فقط آن است که از جانب او صادر و به او مستند باشد: «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام، ۵۷) چون ولایت حق برای اوست: «ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (انعام، ۶۲)

در مجموع بیش از ۲۷۰ مرتبه حق در مقابل باطل در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است. (عبدالباقی، ذیل کلمه حق)

اما با توجه به این مقدار تأکیدهای قرآنی در مورد حق، تعریف حق چیست؟ ارتباط حق با غایت چگونه است و همچنین در مقابل حق، باطل چه تعریفی دارد؟

تعریف حق و باطل:

حق یعنی ثابت و باقی (طباطبائی، ۴۶۲/۱۱). موجودات خارجی وقتی حق اند که در خارج وجود داشته باشند مانند وجود حق تعالی که ثابت و باقی است و در عالم خارج عین وجود است. سیر حق آن چیزی است که فرضش با خارج تطبیق کند (همان، ۴۵۹) و در خارج و در اعیان ثابت و واقع باشد نه این که وجودش وابسته به وهم و ذهن انسانی باشد (همان، ۴۵۸) خلقت همه عالم که فعل خدای تعالی است، نفس حق است. باطل یعنی زائل و بی دوام (همان، ۱۷۰/۷) باطل چیزی است که پس از واریسی معلوم شود ثبات ندارد.

حق آن چیزی است که فرضش با خارج تطبیق کند و در خارج و در اعیان ثابت و واقع باشد نه این که وجودش وابسته به وهم و ذهن انسانی باشد. خلقت همه عالم که فعل خدای تعالی است نفس حق است چون مترتب بر امر ثابت خارجی است و اصلاً غیر از حق تعالی چون هیچ ثبات و تحقق خارجی وجود ندارد هر چیزی بدون استناد به خداوند باطل می‌شود.

فعل حق

یک فعل زمانی حق است که بر طبق غایت و نتیجه‌ای که برایش تقدیر شده است مستند به امری واقعی و خارجی باشد و فقط ذهنی و وهمی نباشد مانند خوردن برای سیر شدن ولی اگر نتیجه و غرضی که برای فعل در نظر گرفته شده است، به دست نیاید، در این صورت آن فعل باطل است (همان، ۴۵۸ / ۱۱) یا به تعبیری دیگر عمل حق، فعلی است که فاعل آن نتیجه‌ای را که در نظر گرفته که فعلش به سوی آن نتیجه پیش رود، محقق شود. (همان، ۵۶/۱۲)

در مورد فعل خداوند متعال، قرآن کریم این فعل را متصف به حق بودن نموده است یعنی عمل خداوند، فعلی است که به حق انجام شده و ذره‌ای باطل در آن راه ندارد پس ناچار باید غایت و غرضی فعلی در انجام آن منظور شده باشد که مطابق با امر خارجی باشد که غرض از حقیقت عالم، باید آن باشد پس فعل خداوند اولاً وجودی واقعی، ثابت و خارجی دارد ثانیاً غایت و غرض مشخصی از این خلق و صیروریت و بازگشت وجود دارد. در آیه شریفه «و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینها الا بالحق و ان الساعة لآتیه..» (حجر، ۸۵-۸۶)

(۵۶) حرف «باء» در کلمه بالحق، باء مصاحبت است و به آیه چنین معنی می‌دهد که خلقت آسمان‌ها و زمین منفک از حق نیست بلکه تمامی آن‌ها ملازم با حقند، پس برای خلقت، غایتی است که به زودی به همان بازگشت می‌کند. چنانکه فرمود: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق، ۸) زیرا اگر غایتی در خلقت وجود نداشت لعب و بازیچه می‌بود و هر لهو و لعبی باطل است.

چنان که می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينِ / مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (دخان، ۳۸ و ۳۹) و همچنین که فرمود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطِّلاَ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص، ۲۷) و از دیگر ادله‌ای که مراد از حق، معنایی است مقابل باطل و بازیچه، این است که در آیه فرمود و ان الساعة لآتیه که ساعتی و جایگاهی وجود دارد که نتیجه و غایت خلقت را که بر حق است، مشخص و معلوم می‌نماید (طباطبائی، ۲۷۸/۱۲) والا دلیل ندارد که برای جهان آتیه و سرانجامی ذکر گردد.

فعل باطل، لهو و لعب

گفتیم فعل وقتی حق است که در آن خاصیتی باشد که منظور فاعل از آن فعل همان خاصیت باشد و با عمل خود به سوی همان غایت و خاصیت پیش برود اما اگر فعلی وجود داشته باشد که فاعل منظوری غیر از خود آن فعل نداشته باشد، آن فعل باطل است و اگر فعل باطل، برای خود نظام و ترتیبی داشته باشد آن فعل، لعب و بازیچه است مانند بازی کودکان که حرکات و سکنت آن، برای خود نظام و ترتیبی دارد ولی هیچ منظوری غیر از خود همین بازی وجود ندارد. بلکه تنها منظورشان ایجاد آن صورتی است که در نفس خود قبلاً تصویر کرده و دل‌هایشان نسبت به آن صورت شایق شده است و جز مفاهیم خیالی از تقدم و تاخر و سود و زیان و رنج و خسارت که همه‌اش مفاهیمی ذهنی و خیالی است اثری ندارد و چون لعب چیزی است که نفس آدمی را به سوی خود جذب نموده است و از کارهای عقلایی و واقعی و دارای اثر باز می‌دارد در نتیجه لعب یکی از مصادیق لهو است. (همان، ۳۶۶/۱۴)

لهو به معنای هر چیزی است که انسان را از مهمش باز دارد (همان، ۲۱۳/۱۶). در سیر به سوی غایت و هدف، اشتغال به آنچه که در رسیدن به غایت معطلی ایجاد نماید، لهو است. به تعبیر دیگر، لهو سرگرمی به کار بیهوده و بازماندن از کار عقلایی است. (همان، ۳۶۶/۱۴) در نتیجه لهو اعم از لعب است زیرا اگر در اشتغال به امری یک نظام و ترتیب مشخص



وجود داشته باشد، آن امر لعب است ولی اگر نظام و ترتیب هم نداشته باشد و صرفاً بدون هر نظام و تربیتی، کاری انسان را از امر مهمش که حرکت به سوی غایت عقلانی است باز دارد، این فعل لهو است.

همچنین اگر قوه عامله و شوقیه یکی باشد و قوه مدرکه دخالتی در فعل نداشته باشد، فعل عبث می شود یعنی اگر یک هدف عقلانی بر حرکت مترتب نباشد و بر اساس خیال و وهم، غایتی تنظیم شده باشد، فعل عبث است.

نتیجه این که مهم ترین شرط در حق بودن یک فعل، وجود غایت واقعی است. زیرا هر فعلی نهایتاً به منتهی الیه حرکت خود، می رسد که بر اساس تعریف ما الیه الحركة هر فعلی دارای غایت می باشد ولی هر غایتی حق نیست.

غایت باطل، غایتی است که فعل و حرکت، بدون در نظر گرفتن نهایت و کمالی واقعی، مدنظر باشد. در نتیجه غایت لهوی یا لعبی، غایت هست ولی، باطل است و غایت حق، غایتی است که هدفی واقعی و برتر را مشخص نماید و متحرک برای رسیدن به آن، عوامل بازدارنده را برکنار کند.

ارکان و ابعاد نظام غایی

در جهان خلقت و در نظام توحیدی که همه عالم تبلور یک خلق مدبرانه و متقن می باشد برای تبیین صیوریت جهان و حرکت عالم، می باید به ابعاد این نظام غایی، متناسب با بحث توجه کرد و ویژگی های آن را شناخت.

۱) جهان بینی نظام غایی

از دیدگاه قرآن کریم، جهان خلقت که فعل خداوند حکیم است تماماً بر اساس غایت واقعی خلق شده است و انسان نیز، جزو این جهان، دارای غایتی حقیقی و واقعی می باشد. حقیقت عالم در جامه حق شکل گرفته و باطل و بازیچه نیست و حق بودن این عالم کون و فساد، به این است که برای خلقت آن غایت و هدفی ثابت در ماورای آن باشد. (همان، ۲۴۱/۱۸)

قرآن کریم می فرماید: آیا نمی بینی که خداوند، آسمان ها و زمین را بر اساس حق بنا نهاد یعنی برای این جهان، غایتی حقیقی و واقعی قرار داد و این نظام را باطل و بی غایت رها نکرد یعنی هر یک از موجودات از اول پیدایش متوجه نتیجه و غایتی معین بوده اند که جز رسیدن به آن غایت هدف دیگری ندارند و در جهان بینی توحیدی یک حرکت عمومی و

فراگیر همه جهان را فرا گرفته است. جهان، ساکت و ساکن نیست: «تمامی موجودات با جوهره ذاتشان به سوی غایت وجود خود در حرکتند». (همان، ۵۷۷/۱۵)

جهان بینی توحیدی غایی دارای ویژگی‌هایی است که خلقت بر اساس آن شکل گرفته است.

الف) غایت‌های طولی

در نظام خلقت، بعضی از انواع موجودات، غایت و هدف بعضی دیگر است یعنی خلقت موجودی، برای این که وجود دیگری از این موجود بهره‌مند شود، به وجود آمده است. مانند عناصر زمین که گیاهان از آن بهره‌مند می‌شوند و مانند گیاهان که حیوانات از آن‌ها انتفاع می‌برند و اساساً گیاهان برای حیوانات به وجود آمده‌اند و همچنین حیوانات که برای انسان خلق شده است معنای آیه «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِینَ / مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (دخان، ۳۸ و ۳۹) و آیه «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطْلَالٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص، ۲۷) همه ناظر به همین معناست (طباطبائی، ۵۶/۱۲)

ب) نظم عالم و غایت کلی

از آنجا که خلقت و فعل خداوند حق است لذا نظام عالم را به احسن وجه تدبیر نموده است تدبیر امر عالم یعنی اجزای آن را به بهترین و محکم‌ترین نظم، منظم ساخت تا هر چیزی به سوی غایت و مقصد آن متوجه گشته و سیر کند و همچنین مجموع آن را با نظمی عام، منظم سازد به طوری که سرپای عالم، همه متوجه غایت کلی خود شود. (همان، ۳۸۹/۱۱) در جهان هستی تمامی اجزای اطراف عالم به یکدیگر متصل و مربوط است به طوری که یک موجود در مسیر وجودیش، موجود دیگری را هم به کمال و نتیجه‌ای که از خلقتش منظور بوده است، می‌رساند و سلسله موجودات به منزله زنجیری است که وقتی اولین حلقه آن به طرف نتیجه و هدف به حرکت درآید، آخرین حلقه سلسله نیز به سوی سعادت و هدفش به راه می‌افتد پس تمامی موجودات دارای نظام متصلی هستند که هر نوع از انواع را به سوی سعادت خاصه اش سوق می‌دهد و همه در نظام خداوندی یک هدف را دنبال می‌نمایند. (همان، ۲۴۹/۷)

ج) هماهنگی اجزای عالم در جهت غایت

در عین حال که همه عالم به سوی غایت کلی سوق داده می‌شود ولی هر نوعی هم به سوی غایت و نهایت سیرش هدایت می‌شود، پس برای هر نوع از موجودات نیز غایتی تکوینی

وجود دارد که از همان آغاز وجودش متوجه آن غایت است و به سوی آن حرکت می کند و از پا نمی ایستد تا به آن غایت برسد مثلاً یک دانه گردو اگر در زمین قرار گیرد، مغز، پوست را می شکند، خاک را می شکافد و هر روز بیشتر رشد می کند، به طوری که در این سیر تکاملی حالش تغییر نمی کند بلکه از ابتدا، وجودش غایتی دارد که می خواهد خود را به غایت تکوینی برساند (همان، ۲۸۴/۱۶) در عین حال، مقتضای توافق و سنخیت در اجزای عالم قرار داده شده و در میان اجزای این نظام، تلائم و توافقی نهاده شده که همه به منزله شی واحدی شده اند و در اصل میان اجزاء معانده و تضادی پیدا نمی شود و مقتضای آن ها این است که هر نوعی در عافیت و نعمت و کرامت قرار داده شده است تا به غایت خود برسد. البته تضاد و تراحمی که بین اجزای عالم هستی، به چشم می خورد ظاهری است زیرا خداوند، به نحو خاصی اجزاء را به هم مرتبط و پیوسته خلق نموده است که اجزای عالم را هم آهنگ و هم آغوش یکدیگر کرده و در اثر این هم آغوشی و هم آهنگی، هر موجودی را به نتیجه و اثر خود رسانده است. عیناً مانند دو کفه ترازو که در عین ناسازگاری و اختلاف شدیدی که با هم دارند، به طوری که هر یک به هر قدر به طرفی متمایل شود آن دیگری به همان قدر به طرف مخالف آن متمایل می شود و در عین حال هر دو در تعیین وزن کالا با هم، هم آهنگند. (همان، ۴۲۸/۱۱) پس عالم هستی و تمام اجزای آن با نظامی که در آن جاری است به سوی غایات و نتایجی صالح پیش می رود، نتایجی که برای همان نتایج خلق شده و مجموعه هستی به سوی آن هدف واحد، در حرکت است، ولی هر یک از اجزایش نیز راهی جداگانه دارد غیر از راهی که سایر اجزاء دارند، راهی که جز با اعمال مخصوص به خودش آن راه را طی نمی کند ولی در عین حال یک هدف کلی را دنبال می کند.

این ضروری و واضح است که بیرون شدن یک جزء از آن خطی که برایش ترسیم شده و تباهی آن نظمی که برای آن و غیر آن لازم است، باعث می شود سایر اجزاء با آن هماهنگی نکنند و در عوض با آن بستیزند، اگر توانستند آن را به راه راستش بر می گردانند و به وسط راه و حد اعتدال بکشانند که مقصود حاصل می شود ولی اگر نتوانستند، نابودش نموده، آثارش را هم محو می کنند تا صلاح خود را حفظ نموده و عالم هستی را بر قوام خود بگذارند و از انهدام و تباهی نگه بدارند. (همان، ۴۳۰/۱۵)

۲) غایت جهان هستی

حال که مشخص شد جهان هستی همه در حال حرکت و سیوریت به سوی یک هدف خاص است و آن هدف نیز هدفی واقعی و عینی است سؤال بر سر این است که غایت ثابت

و باقی و نهایی جهان هستی چیست؟ همه موجودات عالم به کجا می‌روند؟ در جواب باید گفت: با توجه به این که در جهان بینی توحیدی، خداوند همه عالم و جزء جزء آن را جز به حق نیافریده حال این خلق، ملابس و متصف به حق باشد یا مصاحب و همراه آن هر چه باشد آن را به خاطر غرضی و غایتی حقیقی آفریده نه سرگرمی و عبث و همچنین عالم و اجزای آن را خلق نکرده مگر برای مدتی معین پس هیچ یک از اجزای عالم تا بی نهایت باقی نمی‌ماند بلکه روزی فانی می‌شود و وقتی هیچ یک از اجزای عالم دائمی نباشد معلوم می‌شود غایت آن‌ها بعد از فنا آن‌هاست. (همان، ۲۳۸/۱۶) آسمان‌ها و زمین دارای اجل و پایانی‌اند و در خود اجل هم غایتی است پس باید جهان دیگری باشد که موجودات به غایت برسند و آن عالم بقاء و معاد موعود است. (همان، ۲۸۴/۱۸) در این جهان دائماً خلقت عالم، از مرحله‌ای به مرحله‌ای، از هدفی به هدف شریف‌تری پیش می‌رود تا آن که به هدفی برسد که بالاتر از آن هدفی نیست و آن بازگشت به سوی خدای سبحان است. (همان، ۵۶/۱۲) لذا نهایت و انتهای حرکت همه عالم و همه اجزای آن خداوند متعال است و ان ربك الملتئمی. (نجم، ۴۲) اگر معاد نبود خلقت بدون غرض و هدف می‌شد و آفریدن، جنبه بازی و سرگرمی به خود می‌گرفت و وقتی خلقت عالم به منظور لعب نباشد، قهرا هدف و غایتی دارد و آن غایت همان معاد است. (همان، ۳۶۶/۱۴)

از آنجا که هر موجود ممکن الوجودی دارای نقص وجودی است لذا کمال هر موجودی به رفع نقص خود است و چون هر شی در ذات خود، حرکت به سوی برطرف کردن همه نقص‌ها و رسیدن به کمال مطلق است یعنی کمالی که در آن نقص نباشد لذا همه موجودات تکویناً به سوی خداوند متعال که کمال مطلق است در حرکتند پس غایت کل خلقت، ذات باری تعالی است و ذات و خود او غرض و غایت اوست چون در خداوند نقصی تصور ندارد و دیگر احتیاج ندارد که غرضی خارج از ذات خود داشته باشد (همان، ۳۷۸/۱۴) زیرا وجود و انانیت خدای تعالی وقتی بذاته و لذاته برایش ثابت باشد و او معبودی باشد که مبدأ تمامی عالم از او و معاد آن به سوی او باشد پس او در هیچ فعلی از افعالش جز به ذات خود و نه به هیچ فاعل دیگری اتکاء نداشته و در هیچ فعلی، محکوم علت غایی دیگری، جز ذات خود نمی‌گردد و قهرا او فاعلی خواهد بود که در فاعلیت ما فوق هر فاعل دیگر و هم خود او غایتی ما فوق همه غایات خواهد بود. هر فاعلی هر کاری را انجام می‌دهد اتکایش به قوه و نیرویی است که او ارزانیست داشته و اما خود او به کسی اتکاء ندارد، «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا». و هر غایتی از این جهت داعی بر فعل می‌شود که متضمن کمال و خیری است و



خداوند به خیر چیزی محتاج نیست، بلکه خیر هر چیزی از او است، «بیده الخیر». با این حال چگونه ممکن است سبب کار چنین خداوندی را جستجو کرده و او را در این باره بازخواست نمود؟ سبب هر کاری یا فاعل است و یا غایت آن و خدای تعالی فاعل هر فاعلی دیگر و غایت هر غایتی دیگر است. و اما غیر خدا هر فاعل دیگری از آنجایی که قدرت بر فعلش از ناحیه خدا است و همچنین هر غایت و خیری که فاعل از فعل خود انتظار داشته و یا به دست می‌آورد همه به عنایت او و به تسبیب اسباب و تنظیم عوامل و شرایطی است که او می‌کند، از این جهت، مسئول فعل خود بوده و مورد بازخواست قرار می‌گیرد که چرا این عمل را انجام داده است و بیشتر این بازخواست‌ها از نتیجه و جهت خیر و صلاح عمل است، به این معنا که در غالب افعال مخصوصا افعالی که حسن و قبح و مدح و ذم در آن جریان دارد سؤال می‌شود که به چه منظوری این عمل را کردی؟ و چه خیر و مصلحتی در آن دیدی؟ (همان، ۸ / ۶۱)

۳- انسان و غایت

انسان در نظام غایی و جهان‌بینی توحیدی، رکنی از ارکان هستی است که شناخت جایگاه و نقش او در جهان هستی و غایت خلقت او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است اهم نکات مورد نظر درباره حرکت غایی انسان و جهان عبارت است از:

الف) انسان و غایت‌های طولی خلقت

با توجه به این که همه اجزاء جهان به سوی هدف و غایت مشخصی در حال حرکتند و همه عالم در حال سیرووریت و جریان است، در این حرکت بعضی از انواع موجودات غایت و هدف بعضی دیگرند. هر موجودی برای موجود برتر که از سعه وجودی بالاتری برخوردار است، خلق شده است. غایت تمام موجودات به خلق احسن و موجود برتر که انسان است منتهی می‌شود

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

در جهان خلقت اگر خداوند، آسمان‌ها و زمین را با آن حیرت‌آمیزش خلق کرد، فرمود همه عالم خلق شد و برای این که انسان را بیازماید (کهف، ۷) و معلوم است که در امتحان، ابتلا هیچ‌گاه غرض اصلی قرار نمی‌گیرد هر امتحانی برای جدا کردن خوب از بد و مرغوب از نامرغوب است. فرمود:

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (انفال، ۳۷)

این جداسازی نیز نمی‌تواند غرض اصلی باشد بلکه در قبال این جداسازی جزایی که بر حسنه و سیئه مترتب می‌شود، منظور است:

«وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (جاثیه، ۲۲) و جزا هم نمی‌تواند غرض اصلی باشد بلکه آن جزا هم، برای این است که وعده ممتحن عملی گردد و آن هم ممتحنی که وعده‌اش حق است و لذا می‌بینیم خدای تعالی هم این امور را به عنوان نتیجه خلقت، ذکر کرده است. در وحدت اتصالی که بر سراسر عالم حاکم است انسان کامل‌ترین انواع موجودات و متقن‌ترین مخلوقات جسمانی موجود در آسمان‌ها و زمین است و اگر جنس بشر در جانب علم و عمل رشدی صالح و نموی درست داشته باشد، او از هر موجود دیگر، افضل و شریف‌تر و مقامش رفیع‌تر و دارای درجه بلندتری است. هر چند که آسمان‌ها هیكلی بسیار بزرگ‌تر دارند و خدای تعالی در مقام احتجاج علیه کفار، خطاب به ایشان می‌فرماید:

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» (نازعات، ۲۷) و معلوم است که هر مصنوعی که مشتمل بر کمال و نقص باشد، کمال آن، غرض و مورد نظر صانع است نه نقص آن و به همین جهت است که مراحل سیر تکاملی انسان از روزی که نطفه بوده و سپس جنین و آنگاه طفل و سایر مراحل، مقدمه وجود یک انسان کامل و تمام عیار شمرده می‌شود و این مراحل، مقدمه پدید آمدن آن انسان است. چون غرض اصلی، پدید آمدن آن کمال انسان است ولی مراحل نقص منظور نمی‌باشد. (طباطبائی، ۱۰ / ۲۲۷)

ب) غایت افراد انسان

با بیان فوق روشن می‌شود که در عین حال که در بین انواع موجودات، انسان نتیجه و غایت است ولی در بین انسان‌ها نیز انسان‌هایی که برتری داشته باشند و بهترین افراد انسان، غایت و غرض اصلی از خلقت آسمان‌ها و زمینند برای این که جمله ایکم احسن عملاً (هود، ۷) می‌فهماند که مقصود اصلی، مشخص کردن کسی است که بهتر از دیگران عمل می‌کند چه این که آن دیگران، اصلاً عمل خوب نداشته باشند و یا داشته باشند ولی عملشان به پایه این احسن عملاً نرسد پس مشخص کردن آن کسی که عملش از عمل تمامی افراد بشر بهتر است، غرض و مقصود از خلقت است. با این بیان، معنای حدیث قدسی که خطاب به پیامبر فرمود «لولاک لما خلقت الافلاک» (مجلسی، ۱۵ / ۲۸) روشن می‌شود برای این که آن جناب از تمام افراد بشر افضل است (طباطبائی، ۱۰ / ۲۲۶) همچنین وجود مقدس پیامبر اکرم (ﷺ) نیز از آنجا که ممکن الوجود است، غایت و غرضی دارد و آن ایصال به



مطلق وجود و واجب الوجود است که ذات باری تعالی می‌باشد.

ج) رفع ناهماهنگی و نابودی انحراف

قبلاً گفتیم که عالم هستی در عین تضاد و تراحمی که بین اجزایش هست به نحو خاصی به هم مرتبط و پیوسته است. عالم انسانی هم که جزئی از عالم کون و فساد است، این چنین است. یک فرد انسانی با قوا و ادوات مختلف، فطرتی دارد که افعال و اعمال خود را تعدیل کند به طوری که هر یک از قوا به حظ و بهره‌ای که دارند برسند و انسان عقلی دارد که با آن او را به کمال برساند. انسان نیز مانند عالم هستی با تمام اجزای جهان با نظامی که در آن جاری است به سوی غایت و نتایجی صالح پیش می‌رود. اجزای جهان، همگی در خط مشخص به سوی غایت پیش می‌روند و اگر جزئی از این اجزاء، از مسیر خود منحرف شود، باعث می‌شود، هماهنگی سایر اجزاء با آن جزء بر هم بخورد لذا با آن به ستیز بر می‌خیزند یا آن را در راه خود وارد می‌کنند و یا نابودش می‌کنند.

انسان‌ها که جزئی از اجزای عالم هستی هستند از این کلیت مستثنی نیستند، اگر بر طبق آنچه که فطرتشان به سوی آن هدایتشان می‌کنند، رفتار کردند به آن سعادت‌ی که برایشان مقدر شد، می‌رسند و اگر از حدود فطرت خود تجاوز نمودند یعنی در زمین فساد راه انداختند. خدای سبحان به قحط و گرفتاری و انواع عذاب‌ها و نعمت‌ها گرفتارشان می‌کند تا شاید به سوی صلاح و سداد بگرائید همچنان که فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مِمَّا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم،

(۴۱)

ولی اگر همچنان بر فساد بر خود بمانند و به خاطر این که فساد در دل‌هایشان ریشه بدواند، از آن دل بر نکنند آن وقت به عذاب استیصال گرفتارشان می‌کند و زمین را از لوث وجودشان پاک می‌سازد همچنان که فرمود:

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ» (هود، ۱۱۷)

لذا فقط صالحان را وارثان زمین نامید و فرمود:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیا، ۱۰۵)

این بدان جهت است که وقتی انسان‌ها صالح باشند، قهراً عملشان هم صالح می‌شود و چون عمل صالح شد با نظام عالم، موافق می‌شوند و با این اعمال صالح، زمین برای زندگی، صالح می‌شود. (همان، ۴۳۱/ ۱۵)

د) خلقت متناسب با غایت و سنت ابتلا و انتقام

خدای تعالی که عالم کون را آفرید، انسان را هم به سوی سعادت هستی و کمال زندگی اش به راه انداخت. بدیهی است یکی از مراحل نوع آدمی در مسیرش به سوی سعادت، مرحله عمل او است که اگر بشر در این مرحله دچار مانعی بشود که او را از سیر به سوی سعادت متوقف نماید و او را مشرف به هلاکت و نابودی سازد، خدای تعالی در مقابل آن مانع، وسیله و چیزی قرار می‌دهد تا آن مانع را برطرف کند تا انسان به سوی سعادت پیش رود و اگر آن مانع، جزئی از همین انسان‌ها باشد، آن جزء فاسد را از بین برمی‌دارد مانند وضعیت جسم و مزاج بدن که همواره در جنگ با عوارض و بیماری‌هاست، اگر میکروبی وارد بدن شود و یا عضوی توسط مرضی تهدید بشود، در دستگاه بدن عواملی وجود دارد که اگر بتواند آن بیماری را ریشه‌کن می‌کند و اگر نتوانست و عاجز شد آن عضو و یا بدن را رها می‌کند تا به کلی از کار بیفتد.

مشاهده و تجربه این معنا را اثبات کرده که صانع عالم، هر نوع از انواع صنع و تکوین را مجهز به اسلحه دفاع از آفات و فسادهایی کرده که متوجه اوست و معنا ندارد که تمامی موجودات مسلح به این نوع اسلحه باشند و تنها فرد یا نوع انسان از این کلیت مستثنی باشد. هر موجودی را، به دشمنی گرفتار کرده تا به دفاع از خود و دور کردن دشمن وادارش کند تا بدین وسیله، قوای وجودی خود را به کار بگیرد و از این راه وجودش کامل شود و به آن غایت و سعادت که برایش در نظر گرفته شده است، برسد. وقتی وضع همه موجودات این گونه است، چگونه ممکن است انسان این گونه نباشد و عالم صنع نسبت به خصوص او بی‌اعتنایی کرده باشد اگر غیر از این باشد، خلقت انسان و در نتیجه خلقت آسمان‌ها و زمین عبث و بیهوده می‌شود.

وقتی وضع بدین قرار باشد، بدیهی است که عنایت الهیه باید شامل انسان بشود او را مانند سایر مخلوقاتش به آن غایتی که برای رسیدن به آن غایتش آفرید، برساند و برای رساندن به آن غایت، نخست او را دعوت و ارشاد می‌کند و سپس امتحان و ابتلا را در کارش اعمال می‌کند و اگر از این راه هم شد آن کسی که غایت خلقت، در او باطل شده و دیگر وجودش به آن غایت نمی‌رسد و هدایت در او کارساز نمی‌باشد آن را هلاک می‌کند و این هلاکت خود مایه اتفاق در فرد و در نوع است در این صورت به سرنوشت امتی خاتمه می‌دهد و دیگران را از شر آن امت راحت می‌کند همچنان که فرمود:

«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» (انعام، ۱۳۳)



این سنت یعنی سنت ابتلا و انتقام سنتی ربانی است که در کتاب خود آن را سنتی شکست ناپذیر و مقهور خواند و غالب و منصورش معرفی نموده است. (طباطبائی، ۲ / ۲۷۷)

«وَمَا أَنْتُمْ مُمْعِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (شوری، ۳۱)

پس از آنجا که خداوند متعال جهان را عبث خلق نکرده لذا ارتباط خداوند با جهان پس از خلقت آن قطع نمی‌شود تا این که مخلوق به غایت خود نائل آید. نکته قابل تأمل این است که لازمه جریان سکولاریزم که ارتباط خدای متعال را پس از خلقت از اداره جهان قطع می‌نماید و بسیاری از مبانی مکتب خود را بر این اساس بنیان می‌نهد، این است که باید فعل خداوند و خلق عالم را عبث و لعب بدانند که فاعل پس از خلقت آن را رها نموده است و گویی اداره جهان پس از این رهایی به دست انسان‌ها افتاده است و اگر غایتی پیدا شود، آن غایت را انسان‌ها بنا می‌نهند.

ه) غایت صالحان و طالحان

در جهان بینی توحیدی، همهٔ ابناء بشر چه صالح و چه کافر همه به سوی خداوند متعال بازگشت می‌نمایند ولی راه بعضی کوتاه و بعضی طولانی و غیر و اصل به غایت حق است. در سیر تکاملی جهان، امکان ندارد، موجودی باشد که به سوی غایت نهایی قدم برندارد. امکان ندارد، انسانی باشد که در مسیر خلقت تکوینی خود، با هدف معلوم و مشخصی خلق نشده باشد. تنها اراده و اختیار انسان است که در این نظام مدبرانه یا راه هدایت و یا راه ضلالت را برمی‌گزیند. یا خویش را در صراط مستقیم در مسیر حق تشریعی و تکوینی به مقصد حقیقی نزدیک می‌نماید و یا آن که در سبیل و بیراهه‌های ضلالت به ورطه گمراهی و گمشدگی وارد می‌کند و با وهم و خیال از خواسته‌ها و غایات خیالی، خویش را بدیخت و ضایع می‌نماید. هر چند همین برنامه نیز در نظام مدبرانه و تکوین تدبیر شده است و انسان گمراه نیز به غایت تکوینی خلقت نزدیک می‌شود ولی آنچه مهم است این که غایات بشری دو گونه است زیرا معنای غایت به حسب کمال فعل و آن هدفی که فعل منتهی به آن می‌شود مختلف است (همان، ۸ / ۴۳۶) یعنی نتیجه و غایت بسیاری از جن و انس، جهنم است و این غایت تبعی است. در غایت تبعی، غایت و هدفی که قافله بشر به سوی آن است جهنم است و بدون استثناء تمام خبیث‌ها به آن دارالبوار خواهند رفت و در این نظام جاری خیر و شر و خبیث و طیب از یکدیگر جدا می‌شوند. (همان، ۹ / ۹۷)

خدای تعالی، مشیتش تعلق گرفت به این که در زمین موجودی خلق کند تمام عیار و از هر جهت کامل به نام انسان تا او را بندگی نموده و بدین وسیله مشمول رحمتش شود و لیکن

اختلاف استعداداتی که در زندگی دنیوی کسب می‌شود و اختلافی که در تاثیرات هست، نمی‌گذارد تمامی افراد این موجود انسانی در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گرفته و راه نجات را طی کند، بلکه تنها افرادی در این راه قرار می‌گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد، اینجاست که غرض خدای تعالی هم مانند آن نجار و زارع به دو اعتبار متعدد می‌شود و صحیح است بگوییم: برای خدای تعالی غایتی است در خلقت انسان و آن این است که رحمتش شامل آنان شده و همه را به بهشت ببرد و غایت دیگری است در خلقت اهل خسران و شقاوت و آن این است که ایشان را با این که برای بهشت خلق کرده، به دوزخ ببرد، ولی غایت اولی، غایتی است اصلی و غایت دوم غایتی است تبعی و ضروری. در هر جا که می‌بینیم سعادت سعید و شقاوت شقی مستند به قضای الهی شده باید بدانیم که آن دلیل ناظر به نوع دوم از غایت است و معنایش این است که خدای تعالی از آنجایی که حال بندگان خود را می‌داند و از این که چه کسی سعید و چه کسی شقی است همین سعادت و شقاوت مورد اراده اوهست، لیکن اراده تبعی نه اصلی.

و از جمله ادله‌ای که باید حمل بر این نوع از غایت شود آیه «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» و آیات دیگری است که دارای چنین سیاقی باشد و آن بسیار است. (همان، ۸ / ۴۳۷) دلیل این که اهل خسران به غایت تبعی دچار می‌شوند این است که منکران آن روز که غایت مسیر انسان است قبول ندارند بناچار باید دنیا را غایت بدانند و معلوم است که دنیا هم نمی‌تواند غایت اعمال قرار گیرد پس به ناچار دست به دامان اعمال خود می‌شوند که در زندگی متحیر و سرگردان می‌شوند چون هدفی ندارند که با اعمال خود به سوی آن بروند. (همان، ۱ / ۴۸۲) پس بناچار غایت حرکت آن‌ها تحیر و سرگردانی و جایگاه چنین ضلالتی دوزخ است لذا اعمال آن‌ها به سراب شبیه شده که هیچ حقیقتی نداشته و غایت و هدفی به آن منتهی نمی‌شود.

(و) وجود حوادث و ابتلائات در نظام غایی

خداوند، حوادث فردی و اجتماعی را پدید آورد تا انسان در برخورد با آن‌ها آنچه در قوه و استعداد دارد را به فعلیت برساند و آنچه را در باطن و کمون وجودش موجود است به ظهور برساند در این صورت است که بر این ابتلائات، نام محبت تطبیق می‌کند (همان، ۴ / ۱۲۲) مگر خداوند به همان اموری که دشمن خدا، آن‌ها را سعادت می‌داند، تعلق می‌گیرد لذا هرچه تلاش می‌کند که به سعادت برسد چون وجود او و راه و غایت او در واقع چیز دیگری است، بر بدبختی، فلاکت او افزوده می‌شود.



کافر به وسیله اشباع شدن از عافیت، نعمت و قدرت که همان استدراج و مکر خدایی است نهایتاً به سوی هدفی متوجه می‌شود یعنی به آخرین نقطه‌ای که می‌تواند طغیان و معصیت کند، دست می‌یابد و مؤمن هم همواره به وسیله محک امتحان آزموده می‌شود تا ایمان باطنیش اگر ناخالص است خالص تر و خالص تر شود تا به کلی خالص برای خدا گردد. (همان)

پس وجود حوادث و ابتلائات برای بروز و ظهور باطن انسان و به فعلیت رسیدن قوای سعادت‌ی او، نعمت و رحمتی از جانب خداوند برای انسانهایی که در مسیر غایت در حرکتند، می‌باشند.

۴) راه و محتوای وصول غایی

از آنجا که نظام توحیدی، نظام غایت دار منظمی است لذا هر موجودی برای رسیدن به غایت خود باید راه مشخص داشته باشد.

دین عبارت است از طریقه‌ای که پیمودنش آدمی را به سعادت حقیقی و واقعیتش برساند و سعادت واقعی هر شخصی رسیدن به غایت و هدفی است که وضع ترکیباتش اجازه رسیدن به آن‌ها را می‌دهد و مجهز به وسایل رسیدن به سوی آن هدف و تکامل باشد و محال است غیر از این باشد زیرا نظام عالم، باطل می‌شود. (همان، ۲۶۹/۷) پس هر غایت و هدفی که مطلوب و هر سعادت‌ی که مقصود باشد طریق مخصوصی دارد که جز آن طریق راه دیگری وجود ندارد و عاطل گذاشتن آن راه و باطل کردن این راه، ابطال جمیع سبب‌هایی که مربوط و متعلق به آن است را باعث می‌شود. اراده‌ای نیز تعلق گرفته که انسانی که در زندگی‌اش براساس شعور و اراده می‌باشد، زندگی را با تطبیق اعمال با خارج ادامه دهد و تا آنجا که می‌تواند به خارج علم پیدا کند و اگر از نظام خارج شود، آن عمل بی‌نتیجه و باطل می‌گردد. (همان، ۶۵) لذا راه یک امر واقعی و اعمال باید در این راه مطابق با حقیقت خارجی، وصول به غایت باشد. برای معرفی این راه نکاتی قابل توجه است.

الف) رابطه نفس آدمی، راه و مربی

راه رسیدن به غایت انسانی در جهان خلقت چیست؟ نفس آدمی و راه چه نسبتی دارند؟ باید گفت نفوس آدمی همان راه‌ها هستند نه راهروان راه. اگر خداوند فرمود بر شما باد نفس‌تان را دریابید مقصود این است شما ملازمت کنید، نفس را از جهت این که نفس شما راه هدایت است نه یکی از راهروان راه لذا نفس معرفی همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید. بنابراین نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود

نفس مؤمن راه هدایت اوست که او را به سعادت می‌رساند. (همان، ۲۴۵)

پس قرآن کریم مطلبی را به‌طور روشن بیان کرده است در آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (حشر، ۱۸) خداوند متعال دستور می‌دهد نفس را زیر نظر گرفته و اعمال صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست - تحت مراقبت قرار دهند، زیرا برای نفس، امروز و فردایی است و نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است و منتهای سیرش خدای سبحان است، چون نزد او حسن ثواب یعنی بهشت است.

از آیات استفاده می‌شود: طریق انسان به سوی خداوند، همان نفس انسان است، زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد، خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحل است مختلف، روزی جنین، روزی کودک، زمانی جوان و زمانی پیر می‌شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می‌دهد و روزی در قیامت و پس از آن در بهشت و یا در دوزخ به سر می‌برد، خلاصه این است آن مسافتی که هر انسان از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه کریمه «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (نجم، ۴۲) قرب به ساحت مقدس باری تعالی است، آن مسافت را می‌پیماید و همین انسان است که در این خط سیر به هیچ جای قدم نمی‌گذارد و هیچ راه تاریک و روشنی را نمی‌پیماید مگر این که همه آن‌ها توأم است با اعمالی قلبی که عبارتند از اعتقادات و امور قلبی دیگر و همچنین توأم است با اعمالی بدنی یا صالح و یا غیر صالح، اعمالی که اثرش چه خوب و چه بد توشه فردای اوست. پس طریق آدمی به سوی پروردگارش همان نفس اوست و خدای سبحان، غایت و هدف و منتهای سیر اوست و این طریق مانند راه‌های دیگر اختیاری نیست و اصولاً برای این طریق، شبیه و نظیری نیست تا کسی یکی از آن دو را انتخاب و اختیار کند، بلکه این طریق همان گونه که از آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَاكِيهِ» (انشقاق، ۶) استفاده می‌شود، طریقی است اضطراری و چاره‌ای جز پیمودن آن نیست، طریقی است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل و خلاصه همه و همه در آن شرکت دارند. آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (حشر، ۱۸) به عبارت دیگر چنان نیست که کسانی که راه را سلوک نمی‌کنند مورد نظر آیه باشند و آیه بخواهد آن‌ها را از این سرپیچی نهی کند، زیرا گفتیم همه در راه هستند و به کسانی که کج روی می‌کنند گفته می‌شود درست راه بروید و خلاصه می‌خواهد مؤمنین را به حقیقتی که از آن غفلت داشته‌اند آگهی دهد.

همان گونه که گفتیم این حقیقت، حقیقتی خارجی و مانند سایر حقایق تکوینی، ثابت و لا



یتغیر است و علم اشخاص و جهلشان در بود و نبود آن دخالت ندارد، لیکن التفات و توجه داشتن‌شان هم در عمل آنان تاثیر بارزی دارد. (طباطبائی، ۶/ ۲۴۴)

ب) عمل، مربی نفس انسان

یگانه مربی نفس انسان، همان عمل اوست، عمل است که نفس را مطابق سنخ خود بار می‌آورد، عمل است که اگر با واقع و نفس الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بود، مطابقت و سازگاری داشته باشد، نفسی که با چنین عملی استکمال کند، نفسی سعید و نیکبخت بوده و پاداش تمامی زحماتی که متحمل شده و نتیجه همه مساعیش را در می‌یابد و در این راه خسران و ضرری نمی‌بیند. در توضیح می‌گوییم: انسان مانند سایر مخلوقات موجودی است تحت تربیت الهی، به طوری که هیچ شانی از شوون او از نظر پروردگار دور نیست همان‌گونه که خدای تعالی فرموده: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود، ۵۶) و این تربیت، تربیتی است تکوینی، نظیر تربیتی که خدای سبحان در غیر آدمیان و جمیع کائنات در مسیری که همگی به سوی خدای خود دارند اعمال نموده و خودش فرموده است: «أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ» و چگونگی این تربیت بین هیچ موجودی و موجود دیگری تفاوت ندارد، زیرا این صراط، صراطی است مستقیم و امری است متشابه و شامل جمیع کائنات، هم چنان که فرموده: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (ملک، ۴)

و خدای سبحان سرانجامی را که کار آدمی از جهت سعادت و شقاوت و رستگاری و حرمان به آنجا منتهی می‌شود مبنی بر احوال و نفسانیاتی نموده که آن احوال، خود مبنی بر اعمالی است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می‌شود، همان‌گونه که فرموده: «وَأَنْفُسٌ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس، ۱۰)

بنابراین، همین آیات هم به طوری که ملاحظه می‌شود مسیر و راهی را فرض کرده که یک طرف آن نفس معتدل و ساده و یک طرف دیگرش رستگاری و یا محرومیت است، آن‌گاه این دو نتیجه یعنی رستگاری یا محرومیت را مبنی بر تزکیه نفس و آلودگی آن نمود و معلوم است که این تزکیه و آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است. آن‌گاه فضیلت و رذیلت را مبنی بر تقوا و فجور یعنی عمل نیک و بدی کرده که آیات مذکور، خوبی و بدی آن‌ها را از فطریات و انسان را از جانب خداوند ملهم به آن دانسته است. خلاصه، قرآن کریم از شکل و چگونگی نفس تعدی نموده و نفس را همانطور که هست

موجودی دانسته معتدل و ساده، موجودی که تقوا و فجور را به آن نسبت می‌دهند، موجودی که با فجور آلوده و با تقوا تزکیه می‌شود، آری نفس همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم و یا رستگار می‌شود و این معنایی که قرآن بیان نموده همانطوری که مشخص شد معنایی است مطابق با مقتضای تکوین، لیکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند.

و به عبارت دیگر کسانی که تنبه دارند و متذکرند به تذکری که هرگز دستخوش نسیان نشود با کسانی که غفلت دارند و واقعیتی را که هیچ‌آنی از آن جدا نیستند، یکسان نیستند یعنی واقعیتی که در زندگی در حال پیمودن راهی هستند که یک قدم، نمی‌توانند از آن تخطی کرده یا یک لحظه آن را ترک گفته، پا از آن بیرون نهند آن واقعیت را درک نمی‌کنند، چنان که خدای تعالی فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنْهَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ» (زمر، ۹) و نیز فرموده:

«فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا». (طه، ۱۲۶)

«وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى». (انعام، ۱۲۲)

و این اختلاف در درک برای این است که متذکر به این حقیقت، هر لحظه که به یاد آن می‌افتد متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه موقعی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می‌یابد که منقطع و بریده از غیر خداست و حال آن که غیر متذکر، چنین درکی ندارد و همین متذکر هم قبل از تذکرش، نفس خود را بسته و مربوط به عالم می‌یافت و نیز می‌یابد که در برابرش حجاب‌هایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجاب‌ها، دسترسی و احاطه و تاثیر ندارد. تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجاب‌ها است، پروردگاری که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش می‌کند و هم از پیش روی به وسیله قدرت و هدایت به سوی خود می‌کشد و نیز نفس خود را می‌یافت که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونس و دوستی جز او برایش نیست.

اینجا است که معنای جمله «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» بعد از جمله: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» و نیز معنای این کلامش را که فرمود: «أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنَا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» به خوبی درک می‌شود و اینجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت الهی دستگیرش شود و توفیق شامل

حالش گردد شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغنائی پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید و درک حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می‌نماید. (طباطبائی، ۲۴۴/۶)

ج) هدایت و گمراهی انسان

هدایت و گمراهی دو معنای متقابلند که در سلوک طریق محقق می‌شوند و در غیر آن معنا ندارند کسی که همواره مراقب است از وسط جاده حرکت کند تا به نقطه‌ای که جاده به آن منتهی می‌شود، برسد و آن نقطه همان غایت مطلوبی است که غرض هر انسان سالکی رسیدن به آن است. چنین کسی را می‌گویند: هدایت شده و بر عکس اگر در این باره سهل انگاری کند و از وسط جاده به این طرف و آن طرف متمایل شود به تدریج گمراه شده و نتیجه مطلوب از او فوت می‌شود.

پس در حقیقت، قرآن کریم برای انسان راه و هدفی فرض کرده که هر کس به سوی آن هدف حرکت می‌کند و چنین فرض کرده که بعضی مراقبت را در گم نشدن و راه را از دست ندادن به کار برده و به هدف می‌رسند و بعضی دیگر از راه منحرف شده و گمراه می‌گردند و بدون تردید به نظر چنین می‌آید که آن هدفی را که قرآن، منظور نظر همه می‌داند، جز سعادت زندگی و سرانجام نیک، چیزی نیست و لیکن قرآن با این حال، ناطق است به این که بشر چه سعادت مند و چه گمراه همه به سوی خداوند می‌روند، از اینجا معلوم می‌شود که قرآن مقدس، آدمیان را به گم شده خود یعنی ثوابی که به حکم فطرت در جستجوی آن است یا همان سعادت و سرانجام نیکی که گفته شد، راهنمایی می‌کند و می‌فرماید گمشده شما نزد خدای سبحان است. هر کس به درگاهش هدایت شود، گمشده‌اش را پیدا کرده و هر کس گمراه شود از آن محروم شده است. لازمه این مطلب این است که همه راه‌هایی که سلوک می‌شود و چه راه‌های هدایت و چه بیراهه‌ها، همه و همه به سوی خدا منتهی می‌شوند چون غایت و نتیجه مقصود نزد اوست. مطلبی که هست این که این راه‌ها مختلف‌اند، یکی آدمی را به مطلوبش و به رستگاری و فلاحش می‌رساند و دیگری زیان کارش می‌سازد و همچنین در نزدیکی و دوری از خدا متفاوت است. می‌فرماید: ای انسان تو کوشا و ساعی برای رسیدن به پروردگار خویش باش پس جزای سعی خود را خواهی دید. (انشقاق، ۶)

پس همه راهروان خواه ناخواه به سوی خدا گام برمی‌دارند چیزی که هست بعضی راهشان کوتاه و رشد و رستگاری‌شان مسلم است و بعضی راه‌های‌شان طولانی و غیرمنتهی به

سعادت است و برگشت کار سالک این راه جز به هلاکت و نابودی نیست. بر انسان لازم است که راه هدایت را ادامه دهد و چون خدای سبحان غایت و هدف است، همواره باید با خدای خود باشد و انسان عامل، هدف را از یاد نمی برد، زیرا می داند که از یاد بردن هدف باعث از یاد بردن راه است. روی این امر اگر کسی خدا را فراموش کرد هدف، خود و راه را فراموش نموده است. (طباطبائی، ۲۴۲/۶)

پس انسان با ویژگی‌هایی که در جهان خلقت، خلق شد، در راستای غایت همه عالم، دارای راه، مربی، غایت و سرانجامی است که به اختلاف انتخاب‌های آدمی و اراده او بر اساس راه او که نفس است خویش را در این جهان، جایگاه می دهد و سرنوشت خود را رقم می زند.

جمع بندی

غایت به معنای ما الیه الحركة برای هر متحرکی لازم و ضروری است لذا امکان ندارد حرکتی فرض شود ولی غایتی برای آن وجود نداشته باشد لذا هیچ فعلی وجود ندارد که غایتی نداشته باشد.

وجود شعور و درک و دانستن انتهای حرکت در اصل وجود غایت داشتن دخیل نمی باشد بلکه در نوع و چگونگی غایت مؤثر است.

فقط افرادی که قایل به حرکت در جهان خارج نباشند یا جهان عینی را قبول نداشته باشند و یا در شناخت آن درمانده شده باشند، نمی توانند غایت را در جهان هستی بپذیرند. لذا هر اندیشمندی که شناخت و حرکت را بپذیرد باید غایت گرا نیز باشد.

در نظام توحیدی، همه حرکت‌ها منجر به غایت حق می شود و غایت جهان و موجودات آن باطل، لعب و لهو نمی باشد.

حق، امر ثابت یا واقعی و خارجی است و فعل حق نیز عملی است که بر طبق غایت و نتیجه‌ای که مستند به امر واقعی و خارجی بوده، صورت پذیرفته و فقط ذهنی و وهمی نمی باشد.

باطل، زائل و بی دوام است و فعل باطل، فعلی است که فاعل، منظوری جزء خود فعل ندارد و یا منظور آن خیالی و وهمی باشد. چه این که آن فعل دارای نظام و ترتیب باشد که لعب است یا نباشد و به صورت اعم بازنده انسان از غایت فعل باطل است. جهان خلقت چون حق است پس دارای غایتی واقعی، ثابت و با دوام است.

غایت‌های جهان خلقت، طولی است. بعضی از انواع موجودات برای نفع رساندن به موجودات



دیگر خلق شده‌اند و کمال آن موجود فدا شدن به نفع موجود دیگر است. بین اجزاء عالم، در رسیدن به سوی غایت، هماهنگی و همکاری است. تزاخم‌ها و تضادهایی که در ظاهر ملاحظه می‌شود در مجموع هدف و غایت مشترکی را دنبال می‌کنند و در عین حال هر موجودی در ما الیه الحركة خود دارای غایتی مختص به خود می‌باشد. هر چند که همه موجودات و جهان هستی یک غایت واحد دارد.

غایت نهایی جهان هستی در سر سلسله غایات طولی وجود، خداوند متعال است که حق محض و بقاء است. وجود هر موجودی به وجود اوست، وجودی که موجودیتش به ذات است لذا همه غایات به او منتهی می‌شود و هر چه غیر از او باشد بی دوام و بی بقاء و فانی و نهایتاً باطل است.

انسان در جهان مخلوقات در غایات طولی، سر سلسله غایت مخلوقات است که با سعه وجودی برتر، نوع او اشرفیت مخلوقات را واجد است و در میان انسان‌ها، آن که عمل افضل و احسن دارد، یعنی وجود مقدس پیامبر اکرم که سیر غایی کامل‌تر را طی کرده است غایت دیگر انسان‌هاست.

نوع خلقت و فطرت انسان به گونه‌ای است که او را به سوی غایت حرکت می‌دهد و دارای برنامه است که با موانع مقابله کرده و توانایی وصول به غایت را دارد.

در هماهنگی اجزای عالم، اگر جزئی انحراف پیدا کرد همه اجزاء به مقابله با آن بر می‌خیزند تا آن جزء را به مسیر اصلی بازگردانند و اگر نتوانستند نابود کنند. در سنت الهی نیز انسان اگر از مسیر فطری و غایی خود خارج گردد ابتدا دعوت و ارشاد شود و سپس امتحان و ابتلاء و اگر مفید فایده واقع نشد، به هلاکت می‌رسد.

غایت حرکت همه ابناء بشر چه صالح و چه طالح، چه مومن و چه کافر به سوی خداوند متعال است و این غایتی تکوینی و تخلف ناپذیر است ولی خوبان، با اراده و اختیار، راه کوتاه‌تر را برای رسیدن به غایت و منکران راه طولانی را طی می‌کنند.

غایات خلقت و انسان دوگونه است غایت اصلی که غایت کمالی است و غایت تبعی و ضروری. غایت اصلی همه انسان‌ها رحمت الهی است ولی غایت تبعی و ضروری اهل خسران و شقاوت، جهنم است. هر چند همه انسان‌ها در اصل برای بهشت خلق شده بودند و استعداد و توانایی رسیدن به غایت اصلی را دارا هستند.

وجود حوادث و ابتلائات در نظام غایی برای به فعلیت رسیدن استعدادها و حرکت به سوی غایات است، لذا از این جهت نعمت است.

برای هر غایتی، راه و حرکتی لازم است. راه انسان به غایت خود نفس او است و نفس آدمی همان راه است. نفس مومن، راه هدایت اوست که او را به سعادت می‌رساند زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد. یگانه مربی نفس انسان همان عمل اوست، عملی است که نفس را مطابق و نسخ همان عمل بار می‌آورد.

یک طرف راه انسان که نفس است، اعتدال و بساطت می‌باشد و طرف دیگر راه یا سعادت و یا محرومیت و شقاوت است. پس مبدأ یکی است و مقصد به تناسب راه که نفس است متعدد می‌شود. سعادت و شقاوت که غایت انسان می‌باشد، مربوط به تزکیه نفس و یا آلودگی آن است که این بحث وارد حوزه اخلاق آدمی می‌شود.



منابع:

قرآن کریم

۱. نهج البلاغة
۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق
۳. ابن مسکویه رازی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، انتشارات بیدار
۴. ابی الحسین احمد بن فارسی بن ذکریا، معجم مقائیس اللغة، مرکز النشر لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق
۵. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا
۶. فیض کاشانی، محسن، المحجة البيضاء، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸ ش
۷. فیض کاشانی، محسن، الحقایق فی محاسن الاخلاق، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۸ ش
۸. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ ش
۹. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، ۱۳۸۵، دفتر انتشارات اسلامی،
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، قم، انتشارات اسرار، ۱۳۷۶ ش
۱۱. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ش
۱۲. فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، قم، موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۶ ش
۱۳. فتحعلی، خان محمد، فلسفه اخلاق، قم، دفتر نشر و تحقیقات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش
۱۴. ابن سینا، ابن علی الحسین، الاشارات و التنبیها، حسن ملکشاهی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ش
۱۵. ورنو-وال، دوژه-ژان، پدیدار شناسی و فلسفه‌های هست بودن، یحیی مهدوی تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲ ش
۱۶. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش
۱۷. ارسطو، ارسطاطالیس، متافیزیک، ابوالقاسم پورحسینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ ش

۱۸. عبدالباقی، محمد فواد، المعجم الفهرس، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۶۹ش
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰

